

رسولها کردی پیری گریز^۱ و پسندیده رای با چند سوار نامزد کردند و وی برفت با خلعت و منشور و پیغامهای جزم و مدتی دراز روزگار گرفت آمد. شد رسولان میان شاه ملک و خوارزمیان [و] بسیار سخن رفت که شاه ملک می گفت و حجت بر می گرفت که امیر مسعود امیر بحق است به فرمان امیرالمؤمنین و ولایت مرا داده است شما این ولایت پردازید، و خوارزمیان جواب می دادند که ایشان کس را شناسند و ولایت ایشان راست به شمشیر از ایشان باز باید ستد و بیاید آمد تا ایزد - عز ذکره - چه تقدیر کرده است و دست کرا باشد. و شاه ملک فرود آمد با لشکر بسیار به صحرائی که آنرا اسیب^(۲) گویند و برابر شد با شکر روز آدینه ششم ماه جمادی الاخری سنه اثنین و ثلاثین و اربعمائه^۲ جنگی رفت سه شبانروز میان ایشان چنانکه آسیا برخون بگشت^۳ و بسیار مردم از هر دو روی کشته آمد و حسن تبانی با شاه ملک بود پس از آن مرا گفت که در بسیار جنگها بودم با امیر محمود چون مرو و هرات سیمجوریان و طغرل^۴ در مرو و خانیان به دشت کرد و جز آن چنین جنگ که در میان این دو گروه افتاد یاد ندارم، و آخر دست شاه ملک را بود روز سوم نماز پیشین^۵ خوارزمیان را بزد و برگشتند و به هزیمت به شهر آمدند و حصار بگرفتند و اگر جنگ حصار کردند پیچیدی و کار دراز شدی نکردند که خذلان ایزد - عز ذکره - بر ایشان رسیده بود و شاه ملک به رباطی که ایشان را آنجا بزد پانزده روز بیود تا کشتگان را دفن کردند و مجروحان درست گشتند^۶ و رسولان می شدند و می آمدند و خوارزمیان صلح جستند و مالی بدادند شاه ملک گفت ولایت خواهم که به فرمان خلیفه امیرالمؤمنین^۷ مراست و از اتفاق

۱. گریز: چابک، حيله گر.

۲. سال چهارصد و سی و دو.

۳. «آسیا برخون...» اغراق در خونریزی.

۴. ظاهراً باید فائق یا بکتوزون باشد (حاشیه غنی - فیاض).

۵. نماز پیشین: هنگام ظهر.

۶. درست گشتند: بهبود یافتند.

۷. خلیفه امیرالمؤمنین یعنی: امیر مسعود (حاشیه غنی - فیاض).

سره^۱ لشکری دیگر آمد شاه ملک را نیک ساخته و بدیشان قوی دل گشت و خوارزمیان بشنودند دلهاشان به شکست شاه ملک ساخته شد^۲ و خوارزمیان امید گرفتند که خصم ساعت تا ساعت باز گردد و از قضا و اتفاق نادر کاری افتاد که اسمعیل و شکر و آلتونتاشیان را بترسانیدند از لشکر سلطان و میان ایشان دو گروهی^۳ افکندند و صورت بست^۴ اسمعیل و شکر را که ایشان را فرو خواهند گرفت تا به شاه ملک دهند و این امیر مسعود ساخته است و وزیرش احمد عبدالصمد و حشم سلطانی درین باب با ایشان یاراست، اسمعیل با شکر و خاصگان خویش و آلتونتاشیان بگریخت از خوارزم تا نزدیک سلجوقیان روند که با ایشان یکی بودند روز شنبه بیست و دوم رجب سنه اثنی و ثلثین و اربعمائه^۵ و آن روز که اسمعیل رفت شاه ملک به دُم او لشکر فرستاد تا سر حدود^۶ برفتند و در نیافتند و شاه ملک بیرون ماند بیست روز تا کار را قرار داد و شهر آرام گرفت و کسانی که آمدنی بودند به خدمت و زنهار، آمدند و چون دانست که کار راست شد به شهر آمدند و بر تخت ملک بنشست روز پنجشنبه نیمه شعبان سنه اثنی و ثلثین و اربعمائه^۷ نثارها کردند و شهر آذین بستند و خللها زائل گشت.

روز آدینه دیگر روز به مسجد جامع آمد با بسیار سوار و پیاده ساخته و کوبه بزرگ و به نام امیرالمؤمنین و سلطان مسعود و پس به نام وی خطبه کردند و عجائب این باید شنود: آن روز که به نام امیر مسعود آنجا خطبه کردند پیش از آن به مدتی ویرا به قلعه گیری^۸ بکشته

۱. از اتفاق سره: از حسن اتفاق، سره: نیکو.

۲. «دلهاشان به شکست.....»: ظاهراً یعنی قوت قلب پیدا کردند.

۳. دو گروهی: دو دستگی.

۴. صورت بست: چنین تصور شد.

۵. سال چهارصد و سی و دو.

۶. حدود: مرزها، جمع حد.

۷. سال چهارصد و سی و دو.

۸. قلعه گیری: نام این قلعه بارها در تاریخ بیهقی و طبقات ناصری مذکور است که اکنون گهری نویسند....

ضبط این نام در کتب تاریخ به صور مختلف آمده.... در نسخ خطی بیهقی این نام، کبری، گیری، کبری

بودند و امیر مودود درین شعبان که شاه ملک خطبه بگردانید به دینور^۱ آمد و جنگ کرد و عم را بگرفت با پسرانش و کسانی که با آن پادشاه یار بودند و همگان را بکشت چنانکه پس ازین در بقیت روزگار امیر شهید مسعود - رضی الله عنه - نوبت امیر مودود - رضی الله عنه - بتمامی چنانکه بوده است بشرح باز نموده آید انشاءالله.

و سلجوقیان با اسمعیل و شکر و آلتوتاش وفا نکردند و روزی چندشان نیکو داشتند و آخر بیستند^۲، ایزد - عزّ و جلّ - داند که این را سبب چه بود، و آلتوتاشیان همه ذلیل شدند و برافتادند. و باز نمایم در روزگار امیر مودود که حال خوارزم و شاه ملک چون شد تا آنگاه که شاه ملک بر هوای دولت محمودی به دست سلجوقیان افتاد و گذشته شد و زنان و فرزندان ایشان همه به دست باغی^۳ افتادند. که همه نوادر است و عجایب.

این باب خوارزم به پایان آمد و در او بسیار فوائد است از هر جنس و اگر گویم علی حده^۴ کتابی است از خبر، از راستی بیرون نباشم، و خردمندان را درین باب عبرت

→ نوشته شده که این اثر آن را کیلی نوشته و گردیزی قلعه کسری ضبط می کند.....

(رک: پژوهشی در اعلام..... بیهقی. دکتر حسینی کازرونی ص ۵۴۳)

۱. دینور: این اسم در طبع غنی - قیاض «دینور» و در طبع فیاض (۱۳۵۰) دینور ضبط شده است. در حدودالعالم «دینور» را از شهرهای خراسان دانسته و می گوید: شهری است برابر وی، بر کرانه رود نهاده، و اندر وی جای بازرگانان است از همه خراسان، و اندروی بتخانه هاست، و اندرین هر دو شهر بازرگان مسلمانند مقیم، و این دو شهر آبادان است و بالا نعمت.

(حدودالعالم. به کوشش دکتر منوچهر ستوده ص ۷۲)

به طوری که در حاشیه طبع استاد قیاض مذکور است (ص ۹۴۴) در همه نسخ تاریخ بیهقی (جز یک نسخه) دینور ضبط شده است و شاید تبدیل آن به «دینور» آن باشد که شهر «دینور» که مشهور است در کرمانشاهان واقع است و بدین سبب در تاریخ بیهقی «دینور» را به «دینور» (که شهری است از هندوستان و طبعاً به خراسان نزدیکتر) تبدیل کرده اند. بنابراین شاید: ضبط نسخه (غنی - فیاض) که «دینور» است بر ضبط (طبع ۱۳۵۰) که «دینور» است راجح باشد.

۲. بیستند: دریند کردند.

۳. باغی: سرکش، نافرمان.

۴. علی حده: جداگانه، به تنهایی.

بسیار است. و چون ازین فارغ شدم بابی دیگر پیش گرفتم تا آنچه وعده کرده‌ام تمام کنم انشاءالله تعالی.

تمام شد

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

تعلیقات

اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی

همانطور که می‌دانیم در تاریخ بیهقی اسامی فراوانی از اشخاص و شهرها و اماکن قدیم آمده است که بسیاری از آنها فقط در این کتاب یاد شده و برای خواننده شناخته نیست. در نظر بود که علاوه بر آنچه در حواشی کتاب در معرفی آنها رقم رفت، فهرست جامعی از این اسامی به طور جداگانه تهیه شود و با مراجعه به منابع موجود نسبت به شناساندن آنها در حدّ مقدور کوشش به عمل آید.

در زمانی که تدوین حواشی این کتاب رو به اتمام می‌رفت، اثری بس ارزشمند و ممتع از دوست فاضل ارجمند آقای دکتر حسینی کازرونی تحت عنوان «پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی» در متجاوز از ۷۰۰ صفحه انتشار یافت که مؤلف محقق با کوشش بسیار به شناساندن اسامی مذکور در تاریخ بیهقی همت گماشته‌اند و از همه منابع و تحقیقات پژوهندگان در این کتاب، اعم از فضایی که به طبع تاریخ بیهقی اهتمام کرده‌اند یعنی دانشمندان ارجمند: ادیب پیشاوری، سعید نفیسی، دکتر قاسم غنی، دکتر فیاض، دکتر خطیب رهبر و دیگر دانشورانی که به نحوی در حل یک یا چند مشکل از تاریخ بیهقی کوشیده‌اند مانند شرکت کنندگان در کنگره بیهقی مشهد که مقالاتشان در «یادنامه بیهقی» مطبوع است، و یا مقالات مندرج در کتب و مجلات ادبی و همچنین کتب معتبر تاریخ و جغرافیا چون: حدودالعالم، تاریخ بخارا، تاریخ گردیزی، طبقات ناصری، سرزمینهای خلافت شرقی، تاریخ غزنویان و منابع متعدد دیگر، بهره گرفته‌اند.

نگارنده که تکمیل حواشی خود را مستلزم معرفی افراد و اماکن در تاریخ بیهقی می‌دانست از مؤلف دانشمند کتاب یاد شده رخصت جُست که در

تعلیقات، از فیض اثر سودمند ایشان خوانندگان را نیز بی بهره نگذارد. بنابراین، آن عده نامهایی که در تاریخ بیهقی آمده و عدم شناخت آنها موجب اشکال در فهم مطالب برای خواننده کتاب می شود با شرحی کوتاه و مختصر معرفی شد و از ذکر اسامی بسیار مشهور خودداری به عمل آمد تا حجم تعلیقات زیاد نگردد و همچنین از ذکر مآخذ و منابع که در ذیل اعلام آمده بود به همین منظور پرهیز شد. بدیهی است اهل تحقیق و پژوهش که طبعاً به شناختن مراجع و مآخذ شناخت اشخاص و اعلام جغرافیایی نیاز می یابند باید به کتاب مشروح و محققانه: «پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی با ذکر حوادث زمان نویسنده» تألیف آقای دکتر سیداحمد حسینی کارزونی مراجعه نمایند.

اعلام تاریخ بیهقی

الف

آب پنج: «پنج آب»، «دریای پنج»، در حدود بدخشان و تخارستان. به صورت «بنجوا» و «فنجوا» هم آمده است.

آسفتگین: (= استفتگین) از غلامان سابق یوسف (سپاه سالار ترک) که در نبرد دندانقان به همراهی اریارق و علی قریب جانب سلطان مسعود را فرو گذاشتند و به سلجوقیان پیوستند.

آلتوتاش: حاجب خاص سلطان محمود غزنوی که از جانب او به حکومت خوارزم رسید و به او خوارزمشاه می‌گفتند و از رجال صاحب نام و شخصیت عهد غزنوی است.

آلتون تگین: حاجب اریارق (حاجب سالار هندوستان در زمان محمود غزنوی).

آلتی سکمان: حاجب داوود سلجوقی.

آموی: دشت وسیعی در شمال خراسان در ساحل جیحون.

آموی: خدمتکار امیر یوسف.

آیتگین: شرابدار سلطان محمود و سلطان مسعود.

ارتکین: حاجب مسعود غزنوی.

ایلک خانیان: از نژاد ترک چگلی که مدتها بر کاشغر و بلاساغون و ختن و ماوراءالنهر حکومت کردند.

ابراهیم بیهقی: ابراهیم بن محمد از مؤلفان عرب: از اطرافیان ابن المعتز که در دوران خلافت المقتدر عباسی شهرت یافت و کتاب المحاسن والمساوی از اوست.

ابراهیم: ظهیرالدوله ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲) نهمین امیر غزنوی.

ابراهیم غزنوی: ابراهیم بن مسعود بن محمود سبکتکین ملقب به ظهیرالدوله، پس از برادر خویش فرخزاد در ۴۵۰ به سلطنت نشست، دختر ملکشاه سلجوقی را برای فرزند خویش

مسعود گرفت و بدین وسیله از جانب سلاجقه مطمئن شده به هندوستان تاخت و در هند به نشر و تعمیم دین اسلام کوشید. وفات او در ۴۸۱ یا ۴۹۲ است...
 ابراهیم: (عموی مأمون) که چون مأمون به علویان گرایش یافت و حضرت امام رضا(ع) را به ولیعهدی معرفی کرد بر او خروج کرد و مغلوب شد و مأمون او را بخشید.
 ابراهیم ینال: برادر مادری نخستین پادشاه سلجوقی طغرل بیگ که چون در برابر طغرل طغیان کرد کشته شد.

ابن الانباری: کمال الدین ابوالبرکات، عبدالرحمن بن محمد بن ابی الوفا (۵۱۳-۵۷۷) کتب متعدد نگاشته است.

ابن مقفع: عبدالله بن مقفع که نام فارسی او «روزبه» است اصل وی از فارس است و او در آغاز کاتب عیسی بن علی بود و یکی از ناقلان بزرگ کتب فارسی به عربی است، از تألیفات اوست: التاج در سیرت انوشروان، آیین نامه، کلیله و دمنه، الادب الکبیر، الادب الصغیر، الیتیمه. ابن مقفع به تحریک سفیان بن معاویه و موافقت منصور خلیفه در ۳۶ سالگی کشته شد و در کیفیت مرگ او روایات مختلف است.

ابواحمد: کنیه جعفر برمکی جعفر بن یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون الرشید. جعفر برمکی در حدود ۱۵۰ هـ. ق متولد و در ۱۸۷ مقتول شد. وی دارای خطی خوش و بیانی فصیح و در احکام نجوم مطلع بود، هارون بدو توجه و اقبالی تمام داشت و او را به حکومت ایالات متعدد منصوب ساخت. هارون خواهر خود عباسه را بدو تزویج کرد. در صفر ۱۸۷ به امر خلیفه کشته شد... .

ابواحمد: کنیه امیر محمد بن محمود بن سبکتکین.

ابوالحارث فریفون: محمد بن احمد بن فریفون والی ولایت گوزگانان ناحیه باختری بلخ. فریفون شخصی که در خوارزم حکومت یافت و آل فریفون بدو نسبت دارند. صاحب حدود العالم کتاب خود مولف به سال ۳۷۲ را به نام او کرده است.

ابوالحسن عقیلی: ندیم مسعود بن محمود غزنوی: مرگ عقیلی در ۴۲۴ اتفاق افتاد.

ابوالحسن علی: (سیف الدوله) حمدانی از حمدانیان حلب (جلوس ۳۳۳ هـ. ق) وی به سال ۳۰۳ به دنیا آمد. مردی شجاع، مهذب، عالی همت بود ابتدا بر واسط حکومت می کرد و در ۳۳۳ حلب را نیز از کف امرای اخشیدی خارج کرد و در جنگهای با رومیان شهرتی بسزا تحصیل نمود و از جانب خلیفه به لقب سیف الدوله ملقب گردید. در ۳۵۶ در میا فارقین درگذشت.

ابوالحسن علی بن احمد بن ابی طاهر: شخص مورد اعتماد در دربار امیر رضی (شاهنشاه ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی) بوده است.

ابوالحسن علی بن القرات: ابوالحسن علی بن محمد بن موسی بن حسن بن قرات نهروانی وزیر مقتدر [عباسی] از ۲۹۶ تا ۲۹۹. پس از چند بار وزارت در سال ۳۱۲ با پسر خود در حبس به قتل رسید.

ابوالحسن کودیانی: ندیم سلطان مسعود.

ابوالعباس اسفراینی: فضل بن احمد که تا سال ۴۰۱ وزارت سلطان محمود را بر عهده داشت و به دستور وی زبان فارسی در دیوان محمود زبان رسمی شد. وی در ۴۰۴ در اثر شکنجه در زندان درگذشت.

ابوالعباس تبّانی: جد امام بوصادق تبّانی و رئیس دوده تبّانیان است و به بغداد می‌زیست به روزگار هارون الرشید عباسی.

ابوالعتاهیه: ابواسحاق، اسماعیل بن قاسم، شاعر عرب (فوت بغداد ۲۱۱ یا ۲۱۳) وی به عشق عتبه - کنیزک امام مهدی [خلیفه] - شهرت یافت و بیشتر تغزّلات او درباره همین زن است...

ابوالعلاء صاعد: قاضی صاعد، ابوعلی حسن بن محمد که به حکم سلطان محمود به رئیسی نیشابور منصوب گشت.

ابوالفتح حاتمی: صاحب سرّ و رازدار امیر مسعود که در دوره محمودی صاحب برید تخارستان بود و در دیوان، زیر دست بونصر مشکان، به کار دبیری اشتغال ورزیده است و اخبار دیوان را به امیر مسعود، او می‌رسانده است.

ابوالفتح رازی: یکی از مستوفیان سلطان محمود. پس از مغضوب شدن بوسهل زوزنی وی به جای او به شغل عرض نشست.

ابوالفتح مسعود: بنا بر تصریح بیهقی، داماد وزیر احمد بوده است.

ابوالقاسم حصیری: وی همراه قاضی بو طاهر تبّانی از بلخ به ترکستان رفت برای بستن عهد با قدرخان.

ابوالقاسم خزانی: شخص صاحب نامی در نیشابور بود که زمانی که رسول القائم بالله بیست و هفتمین خلیفه عباسی به نیشابور وارد شد به دستور امیر مسعود میهماندار رسول خلیفه بود. ابوالقاسم رازی: مردی نیشابوری که به گفته بیهقی، کنیزک و دوشیزه پرورش می‌داد و به نزد امیرنصر می‌برد و انعام و جایزه می‌گرفت.

ابوالقاسم کثیر: وزیر و صاحب دیوان عرض در زمان محمود غزنوی. پدران این مرد همه از وزرا و اعیان بوده و شغل و مقام خود را از عهد سامانیان به ارث می‌برده‌اند.

ابوالمظفر برغشی: وزیر سامانیان بود، سلطان محمود چند بار تصمیم گرفت او را به وزارت

منصوب کند ولی او تن در نداد.

ابوالنجم ایاز: غلام خاص و محبوب سلطان محمود غزنوی، وی در زمان مسعود امارت قصدار و مکران داشت، در فراست و هوش و جنگجویی و جمال نیکو مثل است. در سال ۴۴۹ وفات کرده است.

ابوالهیشم (قاضی): از قاضیان مشهور نیشابور.

ابوحنیفه اسکافی: فقیه و دانشمند مشهور معاصر ابوالفضل بیهقی و سلطان ابراهیم غزنوی اشعار فارسی از او در کتب ادب آمده است.

ابوسعید سهل: صاحب دیران (عهده‌دار عایدات شهر) در زمان مسعود غزنوی.

ابوسلیمان داوود بن یونس: قاضی القضاة غزنین، معاصر بیهقی و شاگرد ابوصالح تبانی امام اصحاب ابوحنیفه به عهد سلطان محمود غزنوی.

ابوسهل احمد بن علی: عارض لشکر در زمان مسعود غزنوی.

ابوسهل حمدوی: احمد بن حسن یکی از امرای دربار مسعود. او از خاندانهای قدیم ایران باستان بوده است.

ابوسهل زوزنی: از امرای زمان محمود بود که به فرمان او به حبس افتاد اما بعداً از زمرة اطرافیان و مشاور مسعود غزنوی شد و سمت دیوان عرض یافت و پس از فوت بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت به او واگذار شد که بدین سبب بیهقی از نیابت دیوان که با او بود کناره گرفت. در تاریخ بیهقی بوسهل زوزنی چهره‌ی منفور و دسیسه‌گر دارد. (برای اطلاع بیشتر رک: یادنامه بیهقی مقاله بوسهل زوزنی... نوشته دکتر جمال رضایی ص ۲۲۰-۲۳۲).

ابوطاهر سیمجوری: ظاهراً از دودمان سیمجوریان است که خاندانی ایرانی بودند که در خراسان به مقامات بزرگ رسیدند. مؤسس این خاندان سیمجور دواتی است.

ابومنصور ثعالبی: عبدالملک بن محمد نیشابوری، ادیب و مورخ و نویسنده قرن چهارم و آغاز قرن پنجم (وفات ۴۲۹ ه. ق) مؤلف کتاب یتیمه‌الدهر و بسیاری کتب دیگر.

ابومنصور منوچهر بن قابوس: پنجمین امیر از آل زیار (جلوس ۴۰۳ ه. ق) وی پس از اسارت و قتل پدر به مساعدت مردم دیلم به فرمان القادر بالله به حکومت طبرستان و گرگان منصوب شد وی دختر سلطان محمود غزنوی را به زنی گرفت. منوچهری دامغانی تخلص خود را از نام وی گرفته است.

ابونصر مشکان: شیخ العمید ابونصر بن مشکان صاحب دیوان رسایل محمود و مسعود غزنوی بود تا سال ۴۳۱ ه. ق که وفات یافت. بیهقی شاگرد و همکار او در دیوان بود و از استادی و فضل او مکرر یاد کرده است.

ابی طیب مصعبی: محمد بن حاتم مصعبی از فضلا و شعرای عصر سامانی و وزیر امیر نصر بن احمد سامانی بود که سمت صاحب دیوان رسالت و وزارت امیر نصر را داشته است. احمد ارسلان: از مقریان امیر محمد پسر سلطان محمود که در هنگام گرفتاری امیر محمد، او نیز به زندان افتاد.

احمد بن ابی الاصبیح: رسول معتمد خلیفه عباسی نزد عمرو بن لیث.

احمد بن ابی داود: (یا ابی دواد) قاضی مشهور و از امامان معتزله در گذشته به سال ۲۴۰ هـ. ق. احمد بن حسن میمندی: مکنی به ابوالقاسم یا ابوالحسن و ملقب به شمس الکفاة وزیر معروف سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی است وی برادر رضاعی محمود غزنوی بود که پیوسته عهده‌دار کارهای بزرگ نزد او بود تا اینکه پس از ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی در سال ۴۰۴ به وزارت محمود رسید. در سال ۴۱۲ یا ۴۱۶ به سبب بدخواهی‌های اطرافیان، مفضوب سلطان و در قلعه کالنجر محبوس شد تا در سلطنت مسعود مجدداً به وزارت رسید و پس از دو سال در سال ۴۲۴ درگذشت.

احمد بن علی میکالی: مکنی به ابونصر و نام جد او اسماعیل بود وی از افراد خاندان آل میکال است (برای آشنایی با این خاندان رک: تاریخ بیهقی نفیسی ص ۹۶۹).

احمد بن محمد عبدالصمد شیرازی: مکنی به ابی نصر از بزرگان و محتشمان عصر غزنوی است که شعرای بزرگ نظیر منوچهری او را مدح گفته‌اند. وی به سال ۴۲۴ (پس از فوت احمد حسن میمندی) به وزارت سلطان مسعود رسید و در سرکوبی دشمنان و آرامش مملکت کارهای نمایانی کرد.

احمد بو عمرو: از زعمان طالقان و از مقریان امیر سبکتکین.

احمد بو ناصر مستوفی: پدر عبدالملک مستوفی دبیر.

احمد (پسر امیر محمد غزنوی): وی به دستور امیر مودود توسط ارتگین حاجب همراه پدرش امیر محمد و قومی از بزرگان دستگیر و همگی به قتل رسیدند. (تاریخ گردیزی، عبدالحمید حبیبی ص ۴۴۲).

احمد جامه‌دار: جامه‌دار به روزگار مسعود غزنوی و جامه‌دار، نگهبان البسه و جامه در حتام است.

احمد سامانی: احمد بن اسد سامانی (جد ملوک سامانیه) وی پدر اسماعیل سامانی و برادر نوح سامانی است در سال ۲۵۰ وفات یافت.

احمد طشت دار: از خواص سلطان مسعود غزنوی.

احمد طغان: وزیر ابوالحازث محمد بن علی بن مأموز خوارزمشاه.

احمد علی نوشتگین: از سالاران و امراء زمان مسعود غزنوی.

احمد ینالتگین: خزانه‌دار سلطان محمود غزنوی که در زمان مسعود غزنوی در ۴۲۲ به سمت سالار هندوستان منصوب شد و چون سر به طغیان برداشت به قتل رسید.

احنف قیس: نام او ضحاک یا صخر و کنیت او ابو بحر است از نامداران قرن اول هجری است که در صبر و بردباری مشهور و ضرب‌المثل است در وقعه صفین در رکاب علی علیه‌السلام بود. حسن بصری و زوات بصره از او روایت آورده‌اند. در سال ۶۹ در کوفه درگذشت.

آدرسکن: مرحوم نفیسی ادرسکن را ظاهراً نام محلی در خراسان و معرب آدرشکن دانسته است. ارتگین: حاجب سرای و از امرای مسعود غزنوی.

آردن: رودخانه‌یی نزدیک به دمشق. گویند مریم، عیسی (ع) را در آن رودخانه شست (برهان) گویند قبر حضرت یعقوب و چاه یوسف در آنجاست.

ارزلان: ارزلان، ازلان، ازدوان، توان گفت مراد بیهقی همین اراضی جنوب غور است که راهی کاروان‌رو از اسفزار بدانجا آید و بعد از خواش (خاش) به وادیهای کنار هلمند گذرد... (رک: یادنامه بیهقی مقاله عبدالحمی حبیبی).

ارسلان بن مسعود: فرزند ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتگین غزنوی. بعد از فوت مسعود بن ابراهیم (۵۰۸) پسرش کمال‌الدوله شیرزاد به سلطنت نشست اما پس از یک سال در ۵۰۹ به دست برادر خود ارسلان کشته شد مدت سلطنت ارسلان سه یا چهار سال بود. مسعود سعد او را مدح گفته است.

ارسلان جاذب: از فرمانروایان عهد غزنوی و حاجب سلطان محمود.

ارسلان‌خان: ابن علی مکنی به ابی‌المنتصر هفتمین خان از ایلک‌خانیه ترکستان.

ارسلان (خان ترکستان): بغراتگین، پسر مهتر قدرخان که پس از مرگ پدر به خانی ترکستان بنشست.

ارسلان سمرقندی: از بزرگان و اعیان ابوعلی سیمجور که در جنگ سیمجور با سلطان محمود اسیر شد.

ارسلان غلام: از غلامان سرای سلطان محمود غزنوی.

آروس: کلمه «آروس» از قدیم‌ترین زمانها تا امروز در مکالمه مردمان ماوراءالنهر و شمال افغانستان به روسها اطلاق می‌شود (یادنامه بیهقی ص ۱۹۵).

اریارق حاجب: حاجب سالار هندوستان در زمان سلطان محمود غزنوی.

اسپیجاب: اسفیجاب، شهری است از ولایت ماوراءالنهر که آن را به ترکی «شبران» (بر وزن گبران) گویند (برهان) این شهر در شمال چاچ و جانب راست رود سیحون به سمت خاور بوده است.

اُسثوا: (به ضم الف و ت) ناحیه‌یی که قصبه (مرکز) آن خبوشان (فوجان) است و در آن وقت تابع نیشابور بوده است.

اسفند: اشبند، اشفند: سر راه هرات در دو منزلی دزباد دهکده فرهادان واقع بود که یاقوت آن را فرهاد جرد نامیده و مقدسی، ولایت آن را که از توابع نیشابور به حساب می‌آید اسفند نامیده است.

اسمعیل بن سبکتکین (ناصرالدوله): وی برادر کوچکتر سلطان محمود غزنوی بود که پس از مرگ پدرش امرای غزنوی ابتدا اسماعیل را به امارت برداشتند ولی پس از چندی محمود او را در حوالی غزنین شکست داد و پس از شکست او را امان داد و در امارت با خود شریک ساخت لیکن پس از چند به او بدگمان شد او را زندانی کرد و اسماعیل در زندان بمرد، مدت امارت اسماعیل هفت ماه بود.

اسمعیل بن شهاب: از راویانی که از احمد بن ابی دواد حکایتی ذکر کرده است.
اسمعیل (خندان): اسمعیل پسر خوارزمشاه است که او را خندان می‌گفتند. پسر آلتونتاش.
اسمعیل (خواجه اسمعیل): در روزگار امیر مودود شغل وکالت و ضیاع خاص و بسیار کارها بدو واگذار شد.

اسمعیل دیوانی: از محتشمان زمان محمود و مسعود غزنوی.
اسمعیل صابونی: ابو عثمان، اسمعیل عبدالرحمن صابونی، خطیب، مفسر، محدث، واعظ مشهور قرن پنجم هجری که گفته‌اند هفتاد سال مردم را موعظه کرد و در ۴۹۹ درگذشت.
اسمعیل عبّاد: صاحب بن عبّاد، نخستین وزیری که لقب «صاحب» گرفت چون مصاحب ابوالفضل بن العمید بود وی از وزیران نام‌آوری است که در علوم مختلف دست داشت.
اسیب: صحرائی در خوارزم.

اَشْناس: (افشین) نامش خیزر بود، در عهد معتصم مسلمان شد و شهرت و قدرت یافت در ۲۲۱ معتصم او را به دفع فتنه بابک خرم‌دین که به احیای دین مزدک پرداخته بود به آذربایجان فرستاد، افشین، بابک و برادرش را گرفتار کرد و به بغداد فرستاد و معتصم هر دو را بر دار کرد. بعداً افشین خود متهم به طغیان علیه خلیفه شد و او را کشتند.

افغان شال: نام محلی است در غزنین که قبر سبکتکین در آنجا بوده است.

اقبال زرین دست: رئیس غلامان سرایی در زمان مسعود غزنوی.

البتگین: رسول پسران علی تگین.

البتگین: حاجب سلطان مسعود غزنوی.

البتگین بخاری: سالار لشکر خوارزمشاه در هزار اسب

الحسین بن میکائیل (ابوعبدالله): حسین بن علی بن میکال، برادر کهنتر ابونصر از مردان نامی دربار غزنویان بود که از جانب مسعود با چند تن دیگر مأمور جنگ با سلجوقیان شد و در آن جنگ اسیر گشت و نزد ایشان ماند و سپس ترقی کرد و از مردان بزرگ دربار سلجوقی شد. المهراس: نام چشمه آبی در کوه أخذ و مراد شاعر از قتیل مهراس، حمزه بن عبدالمطلب است. آلهم: شهرکی است به دیلمان از طبرستان بر کران دریا، جای کشتیبانان و جای بازرگانان. امیر ابوالقاسم (والی چغانیان): ابوالقاسم داماد. ظاهراً داماد لقب ابوالقاسم، والی چغانیان بوده است.

امیر ایزدیار: پسر مسعود غزنوی.

امیر بیچه: سر غوغا و سرفتنه غلامان سرایی در زمان محمود و مسعود غزنوی.

امیر حسنک: ابوعلی حسن بن محمد میکالی مشهور به حسنک وزیر که از سال ۴۱۶ تا ۴۲۱ ق (هنگام مرگ محمود) وزارت وی را برعهده داشت. چون سلطان مسعود به سلطنت رسید، او را بگرفت و به سعایت حساد، او را بر دار کرد.

امیر رضی: ابوالقاسم نوح بن منصور پادشاه سامانی (متوفی ۴۳۷ ق).

امیر سعید: نصر بن احمد سعید پادشاه سامانی (تولد ۲۹۳ و فات ۴۳۱ ق).

امیر عبدالرزاق: فرزند مسعود غزنوی. سلطان مسعود چهار فرزند داشت: سعید و مودود و مجدود و عبدالرزاق.

امیر عبدالرشید: فرزند محمود غزنوی، مردی فاضل و علم دوست بود اما از شهامت و مملکتداری بهره‌ی نداشت.

امیر فریغون: ابوالحارث فریغون، امیر گوزگانان در زمان سبکتکین و سلطان محمود غزنوی. وی پدر زن سلطان محمود بوده است.

امیرک: (معمد علی) از خاصان علی دایه که بسیار مورد اعتماد او بوده است.

امیرک بیهقی: ابوالحسن احمد بن محمد عنبری، در زمان سلطان محمود، صاحب برید بلخ بود. امیرک خمارچی: (سیاه دار) سیاه پوش، نوعی از خدمتگزاران بوده‌اند با جامه سیاه که لباس رسمی حاجبان بوده است.

امیرک قتلی: (شاید ختلی) معتمد سپاه سالار که در جنگ تلخاب به همراهی خلف معتمد معروف ربیع، کدخدای حاجب بزرگ سیاشی، بدانجا تاخته بود و به نفع امیر مسعود، علیه سلجوقیان می‌جنگید.

امیر مجدود: پسر مسعود غزنوی است که پس از مرگ پدر، برای تصاحب تاج و تخت با برادر خود مودود به مبارزه برخاست اما قبل از اینکه لشکر دو برادر به هم برسند، وی را به لاهور

در چادر خود مُرده یافتند.

امیر مردان شاه: نام پنجمین فرزند سلطان مسعود. داماد سالار بگتغدی.
امیر منصور نوح سامانی: منصور بن نوح سامانی مکتی به ابوصالح، ششمین امیر سامانی.
ابوعلی بلعمی تا سال مرگش یعنی ۳۶۳ وزارت او را داشت و کتاب معروف تاریخ طبری را
به دستور او ترجمه کرد. امیر منصور در ۳۶۶ درگذشت.

امیر مودود: شهاب‌الدوله ابو‌الفتح مودود بن مسعود. پس از قتل پدرش مسعود غزنوی (سال
۴۳۲) به خوانخواهی پدر، عموی خود امیر محمد را شکست داد و پسرش احمد را بکشت.
مودود در ۴۴۱ درگذشت.

امیر یوسف: یوسف بن سبکتکین، برادر کهنتر سلطان محمود که هم‌سن و سال مسعود و محمد
بود و با هم درس خوانده بودند. در هنگام جلوس محمد به سپاهسالاری گماشته شد. در
زمان مسعود به زندان افتاد و در قلعهٔ سکاوند در ۴۲۳ درگذشت.

اندر بیدی: احتمالاً نام محلی در قسمت پنجاب.

اندرخود: شهری کوچک در قسمت شمالی افغانستان میان بلخ و مرو، برکنار بیابان، نزدیک شبورقان.

اندراب: شهری بین غزنین و بلخ. از آنجا گروهی اهل علم برخاسته‌اند.

اندر غاز: اندرغاز (درغان): اولین شهر مهم خوارزم، سر راه مرو.

انوشیروان: پسر منوچهر پادشاه گرگان. خال او ابو‌کالیجار. در ۴۲۳. ق بمرد.

اوبی: ناحیت اوبی، اسم علم مکانی که اکنون بر سر راه هرات به غور واقع است.

اورگنج: گرگانچک، دارالملک خوارزم که گرگانچ نیز گویند. کرسی دوم خوارزم که پس از خراب

شدن کاث، مهمترین شهر آن ایالت گردید، گرگانچ است که اعراب آن را جُرجانیه نام دادند و

بعدها به ارگنج معروف گردید.

اوزگند: نام شهری است به ماوراءالنهر از نواحی فرغانه و بر کرانهٔ آن دو رود بگذرد، یکی را قباغر

خوانند و از تبت رود و دیگر را برسخان که از خلیج رود.

اوکا: موسی تگین اوکا، لقب یکی از پسران علی تگین به نام موسی تگین.

اوکار: مردی بسیار محتشم در روزگار پسران علی تگین که صاحب حشم و سوارکاری ماهر بود و

با حيله‌یی که با نصر و بوالحسن خلف به کار بستند کشته شد.

اوق: جایی بین بُست و غزنه.

ایاز: نام غلام سلطان محمود.

ایلک: احمد بن علی ملقب به شمس‌الدوله نصر بن علی از خانان ترکستان، خواهرزاده و جانشین بغراخان.

ایلمنگو: حاجب و غلام ابوعلی سیمجور.

ب

بابک خرم‌دین: عبدالله بابک، در جوانی در خدمت دهقانی به نام جاویدان در اردبیل به زراعت مشغول بود در زمان خلافت مأمون، علیه حکومت قیام کرد و گروهی کثیر از سپاهیان خلفای عباسی را نابود ساخت وی با مازیار بن قارن همدست شد. خیزدین کاوس مشهور به افشین از طرف معتصم خلیفه به جنگ بابک شتافت و او را به حيله دستگیر کرد و نزد خلیفه فرستاد وی دستور داد بابک را به سخت‌ترین و فجیع‌ترین وضعی کشتند بابک تا آخرین لحظه خلیفه را شتمات می‌کرد (اعلام معین)

باخرز: یا گوا خرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات است.

بادغیس: بادغیش، بادقیس، ناحیه‌ی مشتمل بر قرای بسیار از اعمال هرات و اصل آن «بادخیز» بوده است.

بازار سعیدی: بازاری به بلخ

بازار صرافان: بازاری در بخارا

بازار عاشقان: بازاری در بلخ.

باسعیدان: شاید اصطلاحی بوده برای غازیان.

باشان: بَشَن، از قرای هرات.

باغ بزرگ: باغی بوده است در بلخ به عهد غزنویان.

باغ پیروزی: باغی در غزنین که محل نشاط و شراب و همچنین محل انجام یافتن تشریفات رسمی در زمان غزنویان خصوصاً سلطان مسعود غزنوی بوده است. مقبره سلطان محمود نیز بر طبق وصیت خودش در آن باغ است.

باغ خاصه: باغ اختصاصی سلطان غزنوی.

باغ خرمک: باغی در نیشابور در زمان غزنویان.

باغ سلطان: باغی در بلخ.

باغ شادیاخ: باغی در نیشابور (شادیاخ اسم شهر سابق نیشابور است و منسوب بدان را شادیاخی گویند) و نیز قریه‌ی در بلخ را شادیاخ گفته‌اند.

باغ صدهزار: باغ صدهزاره، باغی بوده است نزدیک غزنین.

باغ عدنانی: باغی بوده است در هرات و گویا منسوب به ابی عامر عدنان بن محمد الضببی که در اواخر عهد سامانیان، رئیس هرات بوده است و ممدوح رودکی شاعر.

باغ عمرولیث: باغی بوده است بر یک فرسنگی نیشابور.

باغ غزنین: باغی در غزنین که سلطان محمود بعضی از اوقات خوش خود را در آنجا می‌گذراند و

با بزرگان دربار به شرابخواری می پرداخت.

باغ محمودی: نام باغی به غزنین که در زمان سلاطین غزنوی محل نشاط و شراب آنان بوده است. باغ وزیر: باغی بوده است در اول حدّ غور از جانب هرات.

باکالیجار: باکالنجار، باکالنجار لقب چند تن از امرای آل زیار که در گیلان و مازندران حکومت داشته‌اند اما ضبط صحیح کلمه «باکالیجار» است از جمله کثیة انوشیروان پسر امیر منوچهر بن قابوس بود که پس از فوت پدر خویش در سال ۴۲۰ به امارت رسید.

بانصر: (سرهنگ) یکی از سرهنگان امیرمسعود که به همراه سرهنگ بوالحسن خلف و جمعی دیگر مأمور سرکوبی پسران علی تگین و دیگر طرفدارانش گردید.

باورد: ایورد، در خاور نسا، آن سوی کوه و در حاشیة بیابان مرو.

بایتگین: (حاجب) از امراء و کسان سلطان مسعود غزنوی و ظاهراً از جانب او پس از مرگ آلتونتاش خوارزمشاه و روی کار آمدن پسر وی هارون، مقیم خوارزم و دربار هارون بوده است.

بایتگین: (زمین داوری) نام والی ناحیت «زمین داوره» از نخستین غلامان سلطان محمود و سخت مورد توجه وی بوده است.

بایتگین: (غلام بونصر مشکان) که تا سال ۴۵۱ که بیهقی تاریخ خود را می نوشته حیات داشته است.

بایتوز: از امرای زمان غزنویان که طغان را از قلعه بُست، بیرون کرد. بایتوزیان منسوب به اویند. بُحتوری: (شاعر) ابوعباده ولید بن عبید طایی متوفی به سال ۲۸۴ هـ شاعر مشهور عرب. در حلب متولد شد و به بغداد رفت و متوکل خلیفه را مدح گفت. قصیده‌ی در مدح ایرانیان در باب مدائن دارد که بسیار فصیح است. دیوان او به چاپ رسیده است.

بُخارا: شهری مشهور از ماوراءالنهر، مشتق از بُخار که به معنی علم است چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بودند به بخارا موسوم شد. امروزه جزو کشور ازبکستان است.

بختیار: (ملقب به عزالدوله) پسر معزالدوله دیلمی و پسر عموی عضدالدوله که به سبب مخالفت با عضدالدوله در شوال سال ۳۶۷ به سن سالگی در نزدیکیهای بغداد به قتل رسید. الطائع بالله خلیفه عباسی با دختر بختیار ازدواج نموده بود.

بدر حاجب: پرده‌دار سرای سلطان مسعود بود.

بدخشان: شهری از خراسان، بسیار نعمت و جای بازرگانان و اندر آمدن معدن سیم است. زر و بیجاده و لاجورد دارد.

بدیع همدانی: بوالفضل بدیع، احمد بن حسین بن یحیی از فضلا و فصحاء درباره اهل حدیث و سنت، متعصب بود. وفات در ۳۹۸ هـ.

برتر: قلعتی سخت استوار که ملاعین حصار غور در آنجا بودند.
 بُرگد: (یا برکدان) دیهی است قدیمی و بزرگ و کندزی عظیم دارد که آن را برکد علویان نیز خوانند.

برمکیان: آل برمک، خاندان ایرانی که اجداد آنان عنوان برمک داشتند. برمک از بزرگان زادگان عجم بود به خدمت عبدالملک مروان آمد و پایه بلند یافت. برمک معروف، پدر خالد و او پدر یحیی وزیر مشهور هارون الرشید و یحیی پدر فضل و جعفر برمکی است. این سه تن بعداً مغضوب هارون الرشید واقع شدند و جعفر به قتل رسید.

بروقان: قریه‌یی از نواحی بلخ و منسوب بدان.

بُزخرو: (بُز خرو). «بُز» به معنای گردنه و بند. «خرو» نام محلی است در کوه میان طبوس و نیشابور.

بزی: کاروانسرای بر راه جبال هرات و جانب غور.

بُزیان: (بریان) قریه‌یی است از هرات.

بُزپژان: بُز به معنی کوه و پشته و گردنه و عقبه. بُزپژان شاید نام روستایی در حدود پرشور هرات باشد.
 بُزغورک: گردنه غورک. گویا مقصود گردنه غوزک است که در تاریخ عقبی ذکر شده و در آنجا، جنگی میان سبکتکین و چپقال واقع شد.

بسالمی: معلم و ادیب امیرمسعود غزنوی.

بُست: نام ولایتی از خراسان میان سیستان و غزنین و هرات.

بسرجهان: (سرجهان) قلعه‌یی بود بر قله کوهی از کوه‌های دیلم، مشرف بر اراضی صحرای قزوین و ابهر و زنجان.

بشارت: (خادم) کلیددار مسعود غزنوی، مسؤول نگهبانی اتاق خواب مسعود.

بغ: از روستاهای مرو.

بغاتگین: لقب بغراخان (رک: بغراخان).

بغراتگین: فرزند ارشد قدرخان، بغراتگین سلیمان نام داشت که در ۴۲۳ جانشین پدر شد و لقب ارسلان‌خان یافت.

بغراخان: فرزند دوم قدرخان، یغان تگین محمد نام داشت که به لقب بغراخان ملقب گشت و به حکومت طراز و اسفیجاب رسید.

بغراخان: هارون بن موسی نواده ستوک که لقب شهاب الدوله و ظهیرالدوله داشته ابن اثیر، بغراخان را هارون بن سلیمان می‌خواند. هارون کاشغر را بگشود و تا حدود چین پیش رفت به بخارا آمد و امیر رضی نوح بن منصور سامانی از او به آمل گریخت و بغراخان عبدالعزیز بن

نوح سامانی را به جای او نشانند.

بغلان: (بغلان) از بلاد تخارستان و از آنجا تا بلخ، شش منزل است.

بغوی: منسوب به بغا، روستایی در مرو. ناصری بغوی نام شخصی بوده است

بکتگین آبدار: از بازپسینان ساقه لشکر امیرمسعود که در پوشنگ تعبیه شده بود.

بکتگین چوگاندار: یکی از سرداران محمودی و مسعودی.

بکتگین حاجب: حاجب مسعود که امیرمحمد را از قلعه تگیناباد به قلعه مندیش برد و به کوتوال سپرد.

بکتگین مرغابی: از اعیان و مقدمان بوعلی در جنگ سبکتگین با بوعلی در طوس.

بکتغدی: «بک» به معنی بزرگ و «تغدی» به معنی زاده. بزرگزاده. یکی از رجال دولت محمودی که پس از فوت محمود، امیرمحمد را به تخت نشانند.

بگتوزن: (بگتوزن) ابوالفوارس (یا ابوالحارث) ملقب به سنانالدوله سپهسالار خراسان و حاجب سالار اواخر عهد پادشاهی سلسله سامانی.

بلاساغون: (بلاساغون) شهری بزرگ در ماوراءالنهر نزدیک کاشغر که پایتخت افراسیاب بود.

بلخ: شهری بزرگ به خراسان که خرّم و مستقرّ خسروان بوده است. سالها لهراسب و گشتاسب در آنجا زیستند و آتشکده ساختند و آن را نوبهار خوانده‌اند برخی سازنده آن را اسکندر دانند.

بلخان کوه: نام دو رشته کوه در شمال شرقی ایران میان خراسان و ترکستان که امروز هم به همین نام مشهور است.

بلخان کوهیان: مردم بلخان کوه.

بلعم: شهری در نواحی روم.

بلعمی: ابوالفضل محمدبن عبدالله وزیر سامانیان، ممدوح رودکی که موطن او «بلعم» بوده است و بدان شهر منسوب شده است.

بلعمی: ابوعلی بلعمی (بلعمی کوچک یا امیرک) مترجم تاریخ طبری و وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح سامانی.

بلغار: نام قومی از نژاد ترک در اوایل قرون وسطی.

بَلق: ناحیه‌یی در غزنه از سرزمین زابلستان.

بلقباد: نام محله‌یی در نیشابور بوده است.

بلیس: دختر هد هادبن شر حبیل، از بنی یعفرین سکسک از حمیر، ملکه سپا.

بند کافران: مکان و جایی نزدیک دروازه بلخ بوده است.

بلکاتگین: فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت غزنویان در دوره قبل از سلطنت آل ناصر.

بنارس: نام شهری است در هندوستان و آن معبد سترگ هنود است.

بنو جَمَع: (بنو جمع) نام یکی از درهای ۲۳ گانه مسجد الحرام.

بنوسهم: نام یکی از درهای خانه خدا.

بنوشیبه: نام در بزرگ مسجد الحرام.

بو ابراهیم: یکی از ثقات و معتمدان خواجه احمد حسن میمنندی -

بو ابراهیم: پسر احمد میکائیل که به دستور قاضی صاعد و موافقت مسعود غزنوی نزد بوسهل

زوزنی رفتند که املاک و وجوه حاصله را استرداد نمایند و فرزندان احمد میکائیل به اموال

خود دست یافتند.

بواحمد تکلی: کدخدای حاجب بزرگ بلغاتگین (یکی از سرداران دوره محمود و مسعود) که در

دوره مسعود به سمت حاجب بزرگ ارتقاء یافت.

بواحمد خلیل: پدر بومطیع سگزی که او بازرگانی با نعمت بسیار بود.

بواسحق: پسر ایلک ماضی ابراهیم. (ایلک لقب پادشاهان ترکستان و ماضی به معنی درگذشته

است).

بواسحق دبیر: ابواسحاق ابراهیم بن هلال معروف به صابی مؤلف کتابی تاجی در اخبار دیلمیان

که ادیب و کاتب و شاعر بود. در گذشته به سال ۵۳۸۴. ق.

بوالبرکات: شریف (سید علوی) یکی از محتشمانی که به همراهی چندتن از بزرگان، در زمان و

رود سلطان مسعود به بلخ به استقبال او رفت.

بوالحرث: بوالحرث، منصور بن نوح سامانی.

بوالحسن: ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجور پسر بوعلی سیمجور که در ری نزد فخرالدوله

بسر می برد و ماهی پنج هزار درم به او حقوق می پرداختند.

بوالحسن: (سرهنگ) یکی از سرهنگان زمان سلطان مسعود.

بوالحسن بانصر: یکی از محتشمان مورد توجه امیر مسعود.

بوالحسن بولانی: قاضی بُست. از مردان وارسته و متقی در زمان خود. در فقر زندگی می کرد و

هدایای کسان را نمی پذیرفت و حتی کیسه زر سلطان مسعود را نگرفت.

بوالحسن بویه: پدر بوشجاع عضدالدوله (از نظر بیهقی) اما دکتر فیاض در حاشیه ص ۳۸۰ تاریخ

بیهقی این نسبت را نپذیرفته است.

بوالحسن حربلی: دوست ابوالفضل بیهقی و از خاصان بوسهل که در مجلس شراب بوسهل

دستور داد سر حسنگ وزیر را در طبقی سرپوشیده آوردند.

بوالحسن دلشاد: از دبیران دیوان رسالت در زمان مسعود غزنوی.

- بوالحسن سیاری: صاحب دیوان ری و جبال.
- بوالحسن سیمجوری: محمد بن ابراهیم سیمجوری، حکمران خراسان، معاصر عبدالملک اول و منصور اول و نوح دوم سامانی. سومین حاکم از سیمجوریان.
- بوالحسن عبدالجلیل: از مأموران سلطان مسعود.
- بوالحسن عبدالله: از شاهدان محتشم در مجلس خواجۀ بزرگ و بونصرمشکان.
- بوالحسن عراقی: عراقی دبیر. صاحب برید قهستان در زمان مسعود غزنوی.
- بوالحسن هلوی: از اعیان هرات.
- بوالحسن علی: قاضی شیراز در زمان محمود و مسعود.
- بوالحسن قریش: دبیر منتخب خزانه توسط بونصرمشکان در سفر به بلخ در زمان مسعود غزنوی.
- بوالحسن قطان: از فقیهان و دانشمندان معروف دوره امیر مسعود که از شاگردان نامدار قاضی امام صاعد محسوب می شد.
- بوالحسن گزجی: ندیم سلطان محمود و سلطان مسعود.
- بوالحسن نصر علی: ایلک. از کسانی است که در زمان فرار بگتوزون به بخارا، از اوزگند (شهری از نواحی فرغانه در ماوراءالنهر) حمله کرد و در اول ذی قعدة ۳۸۹ هـ به بخارا آمد... و سرانجام دولت آل سامان را به پایان آورد.
- بوالحسن هریوه: خلیفۀ وزیر وقت در سرزمین بلخ در زمان سلطان مسعود در سال ۴۳۰.
- بوالحسین: پسر کثیر، پدر عمید الدوله ابوالقاسم منصور، وزیر سامانیان بود.
- بوالخیر بلخی: عامل ختلان در روزگار سلطان محمود و در زمان مسعود مدتی شغل وزارت داشت.
- بوالعباس تبانی: رک: ابوالعباس تبانی.
- بوالعباس: بوالحسن خلف، یکی از بندگان دولت و مقدمان غور بود.
- بوالعباس سقّاح: نخستین خلیفۀ عباسی (۱۳۲-۱۳۶) که به قتل عام هواداران امویان اهتمام ورزید.
- بوالعباس ضبی: از شعرای معروف صاحب است.
- بوالعسکر: بوالساگر مکرانی، فرزند معدان و برادر عیسی (والی مکران)
- بوالعلاء طبیب: از طبیبان خاص سلطان مسعود که وقتی بونصرمشکان سگته کرد سلطان مسعود او را برای معالجه وی فرستاد اما بونصر را مرده یافت.
- بوالفتح بُستی: علی بن محمد بن حسین بن یوسف (فوت در بخارا ۴۰۰ یا ۴۰۱ هـ) از مشاهیر مترسلان و شاعران فارسی و تازی در آغاز عهد غزنویان و اواخر قرن چهارم.

- بوالفتح بُستی: نام شخصی دیگر غیر از بوالفتح بُستی شاعر که از کارگزاران عهد غزنوی بوده است.
- بوالفتح پارسی: پیشکار و کدخدای لشکر و اعمال و اموال سپاهیان مسعود، در زمان حمله به کرمان و تصرف آنجا.
- بوالفتح حاتمی: رک: ابوالفتح حاتمی
- بوالفتح رازی: رک: ابوالفتح رازی.
- بوالفتح دامغانی: سرداری که برای برانداختن اریارق حاجب (سالار و فرمانده سپاه هند در زمان سلطان محمود) به همراهی بوالفرج کرمانی عازم هند شد ولی با او و سپاهیانش نتوانستند برابری کنند زیرا اریارق مردی قدرتمند و استوار بود.
- بوالفتح کرمانی: سرداری که همراه با بوالفتح دامغانی مذکور به جنگ اریارق رفت.
- بوالفتح لیث: مسعود لیث، سپهسالار کل عساکر سیستان در زمان امارت ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث (در سال ۳۴۰ هـ).
- بوالفضل: (پسر احمد میکائیل) رک: بوابراهیم.
- بوالفضل بدیع: شاعر و ادیب، صاحب مقامات و رسائل معروف به بدیع الزمان همدانی (۳۵۸-۳۹۸) رسائل و مقامات وی در ادب عرب، ممتاز است.
- بوالفضل بُستی: پدر زن حسن مهران (از مشاهیر عصر غزنوی).
- بوالفضل سوری معتز: صاحب دیوان خراسان. سلطان محمود او را حکومت نیشابور و امارت خراسان داد و در عهد مسعود همچنان در آنجا حکومت داشت.
- بوالقاسم: (سالار بوزگان) ابوالقاسم الکویتی وزیر طغرل سلجوقی
- بوالقاسم اسکافی: وزیر مسعود غزنوی در سال ۴۲۸ هـ.
- بوالقاسم اسکافی: (دبیر) علی بن محمد اسکافی دبیر آل سامان بود و در اوایل سلطنت عبدالملک بن نوح (۳۴۲-۳۵۰) درگذشته است.
- بوالقاسم بوالحکم: او ظاهراً برید هندوستان به زمان محمود و مسعود بوده است.
- بوالقاسم حاتمک: صاحب برید بلخ پس از امیرک بیهقی در زمان مسعود.
- بوالقاسم حریش: (دبیر) یکی از دبیران و شاعرانی که از عراق آورده بودند تا جانشین بونصر مشکان شود.
- بوالقاسم حصیری: رک: ابوالقاسم حصیری.
- بوالقاسم حکیمک: (ندیم) ندیم امیر یوسف که مردی دانشمند و لایق و کریم بود.
- بوالقاسم داماد: والی چغانیان. ظاهراً داماد لقب بوالقاسم است.

بوالقاسم دامغانی: مردی پیر و خردمند و سخنگوی بود. او به اشارت خواجه بونصر مشکان (سال ۴۲۳) مأمور گردید سفری به خوارزم کند.

بوالقاسم دبیر: نگاه کنید به بوالقاسم حاتمک.

بوالقاسم رخال: کسی که مأمور شد نزد علی تگین برود و او را به اطاعت وا دارد.

بوالقاسم سیمجور: فرزند ابوالحسن سیمجور که حاسدان در صدد برآمدن میان بوالقاسم و برادرش ابوعلی دشمنی افکنند اما توفیق نیافتند.

بوالقاسم علی نوکی: (دبیر) صاحب برید لشکر در زمان مسعود و رئیس دیوان رسالت در زمان ابوشجاع فرخزاد بن ناصر دین الله. در شعبان ۴۲۶ درگذشت.

بوالقاسم کثیر: رک: ابوالقاسم کثیر.

بوالقاسم کخال: طبیب و جراح. پزشک و جراح دوران محمود و مسعود.

بوالقاسم نیشابوری: دبیر مسعود بن محمود بن سبکتکین.

بوالمحاسن: رئیس گرگان و طبرستان در روزگار محمود و مسعود.

بوالمظفر جمحی: صاحب برید نیشابور در زمان مسعود غزنوی.

بوالمظفر حبشی: صاحب برید به زمان مسعود غزنوی.

بوالنصر حاجب: مقدم پیلبانان مسعود غزنوی.

بوالنصر رخوازی: مهتری بزرگوار، معتمدترین فرد نزد خوارزمشاه آلتون تاش و شخص مورد شناخت امیر محمود.

بویشر تبانی: امامی بزرگوار در روزگار سامانیان.

بویکر: (پسر قاضی بولانی) پسر قاضی بُست که پدر و پسر از پرهیزگاران زمان خود بودند و عطایای سلطان مسعود را نپذیرفتند (رک: ابوالحسن بولانی).

بویکر: فرزند ابوالقاسم نوکی صاحب برید غزنین.

بویکر اسحق: محمّشاد کرامی: ابویکر محمد بن اسحق بن محمّشاد است. کرامی منسوب است به کرام که پدر ابو عبدالله محمد، رئیس این فرقه کرامیه بوده است.

بویکر حاجب: یکی از سرداران امیر مسعود در آرایش جنگی در ناحیه پوشنگ (تزدیک هرات).

بویکر حصیری: رک: ابوالقاسم حصیری.

بویکر دبیر: ظاهراً ابویکر قهستانی است که در گوزگانان در خدمت امیر محمد بود.

بویکر شهرد: کدخدای فائق (پیشکار فائق از سرداران نوح بن منصور سامانی) که مشهد حضرت رضا (ع) را این بویکر شهرد آباد کرد.

بویکر مبشر: صاحب دیوان رسالت صاحب برید لشکر، دانشمند، فقیه، دبیر. خواجه احمد حسن

میمندی یا مشورت خواجه بونصر مشکان وی را به دبیری گماشت و نامزد نوشتن نامه‌های سلطان مسعود شد.

بوتمام: شاعر و ادیب نامی عرب (۱۹۰-۲۳۲) دیوان حماسه او مشهور است.

بوجعفر زیادی: از خاندان زیادی از مقدمان عهد سامانی.

بوذلف قاسم بن عیسی کرخی عجلی: از سرهنگان مأمون خلیفه و معتصم و از اسخیا و جوانمردان بزرگوار و شجاع و مرجع ادبا و فضیله عصر خویش.

بوران: پوران، پوراندخت، نام یکی از دختران خسرو پرویز که پس از کشته شدن خسرو در سال هشت هجری به جانشینی او نشست و یک سال و چهار ماه سلطنت کرد.

بورتگین: یکی از غلامان سلطان مسعود و سالار پانصد سوار گریخته از لشکر مسعود.

بوری تگین: پسر ایلک ماضی. ابراهیم بن نصر، پسر ایلک نصر (در گذشته به سال ۴۰۳ هـ) که سلطان مسعود، بلخ و تخارستان را بدو سپرد.

بوسعد غسان: یکی از عاملان مسعود.

بوسعید: برادر عراقی دبیر و نایب و جانشین او.

بوسعید (دبیر): دبیر علی قریب، کسی که نامه سلطان مسعود را برای جمله اعیان قرائت کرد.

بوسعید مشرف: ناظر اعمال دقتداران و محاسبان و مفتش و منتهی در زمان مسعود غزنوی.

بوسعید بغلانی: نایب رئیس دستگاه چاپار و خبررسانی هرات از طرف خواجه ابونصر مشکان.

بوسعید سهل: رک: ابوسعید سهل.

بوسعید سهلی: از طرفداران احمد عبدالصمد وزیر و فرزندش عبدالجبار.

بوسعید محمود طاهر: پسر محمود طاهر (از خازنان امیر محمود) که در روزگار مسعود خزانه دار بست شد و در ۴۲۸ درگذشت.

بوسهل: احمد بن علی، عارض لشکر به زمان مسعود.

بوسهل: از کسان خوارزمشاه، از نزدیکان و هواداران امیر ابوالعباس خوارزمشاه.

بوسهل اسمعیل: مأمور وصول خراج از مردم آمل و طبرستان از طرف مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ هـ.

بوسهل پرده دار: پرده دار معتمد حاجب شباشی.

بوسهل حمدوی: رک: ابوسهل حمدوی.

بوسهل خجندی: او در ابتدا کاتب سلطان محمود دبیر مسعود بن محمود بود و به روزگار

ابراهیم بن مسعود به مقام وزارت رسید و چون مغضوب شد به دستور سلطان ابراهیم

چشمش را میل کشیدند.

- بوسهل زوزنی: رک: ابوسهل زوزنی.
- بوسهل عراقی: ممدوح فرّخی است در دربار محمود. مشخص نیست کدام ابوسهل است.
- بوسهل علی: نایب عارضی که لشکر را درست سان می‌داد و فردی دقیق بود.
- بوسهل عمر: یکی از رجال دربار محمود و ممدوح فرّخی.
- بوسهل قهستانی: عمیدالملک عارض سپاه محمود سبکتکین.
- بوسهل لکشن: عبدالله بن احمد بن لکشن پیشکار و دستور امیر یوسف برادر سلطان محمود.
- بوسهل همدانی: صاحب برید در زمان مسعود غزنوی.
- بوصادق تبّانی: دانشمندی از آل تبّان، نواده ابوالعبّاس تبّانی معاصر غزنویان از خانواده تبّانیان
فقها و دانشمندان نامداری برخاسته‌اند که از مشاهیر آنان: ابونصر تبّانی معاصر سامانیان و
ابوصالح و ابوصادق و ابوطاهر تبّانی معاصر غزنویان بوده‌اند.
- بوصالح تبّانی: فقیهی از تبّانیان بود و دایی مادر بوصادق تبّانی. وی پیشوای اصحاب بوحنیفه
بود (در سال ۳۸۵هـ).
- بوطاهر تبّانی: قاضی ابوطاهر عبدالله بن احمد از اکابر تبّانیان و یگانه در فضل و دانش
پرهیزگاری. در میان خوش‌نویسان خراسان بی‌نظیر بود.
- بوطلحه شبلی: کارگزار مسعود و از اعیان هرات (سال ۴۳۰هـ).
- بوطلحه شیبانی: عامل هرات در زمان مسعود (۴۲۹هـ). و از حاجبان مورد اعتماد او.
- بوطیب مصعبی: رک: ابی طیب مصعبی.
- بوعبدالله: (احمد بن ابی دواد) رک: احمد بن ابی دواد.
- بوعبدالله: کدخدای بکتغدی.
- بوعبدالله پارسی: صاحب برید بلخ در دوره اول وزارت خواجه احمد میمندی و آدمی صاحب
جلال که در روزگار محنت خواجه، بلاها دید.
- بوعبدالله حاتمی: نایب برید خوارزم (در زمان مسعود، سال ۴۲۳هـ).
- بوعلی پسر نوشتگین: یکی از مقدمان و اعیان بوعلی سیمجور.
- بوعلی اسحق: یکی از ناقلان اخبار در زمان مسعود غزنوی (سال ۴۲۱هـ).
- بوعلی چغانی: از امیران دولت سامانی که امیرنوح بن نصر، او را به جنگ رکن‌الدوله دیلمی
فرستاد.
- بوعلی حاجب: یکی از حاجبان و مقدمان بوعلی سیمجور.
- بوعلی رسول‌دار: رسولی که از طرف وزیر خواجه احمد حسن و بونصر مشکان، صاحب دیوان
رسالت، مأمور شد تا خلعتها را نزدیک رسولان دیگر ببرد نزد قدرخان.

بوعلی زوزنی: کدخدای سالار غلامان سرایی حاجب بکتفدی.
 بوعلی شادان طوس: کدخدای شحنه (شهربان و ضابط) خراسان.
 بوعلی کوتوال: (سرهنگ) کوتوال (نگهدارنده) قلعه غزنین. کوت در زبان هندی به معنی قلعه است.

بوچه: بوچه و یغمر و قزل و کوکتاش، نام سران قبایل ترکمان است.
 بوچی: (پاسبان) پاسبان لشکر و مردی بذله گو و شوخ مزاج و مقلد در زمان محمود غزنوی.
 بولانیان: از ملوک نامدار هند در زمان سلاطین شمسیه هند.

بومحمد بسطامی: قاضی سرزمین گرگان در زمان مسعود غزنوی (در سال ۴۲۳هـ).
 بومحمد دوغابادی: (نیشابوری) ادیبی بزرگ، مردی دانشمند که در شعر و ادب مرتبه استادی داشت اما در امر دبیری و نویسندگی ناآزموده و غیرمسلط بود.

بومحمد هلوی: از شخصیت‌های نیشابور که مورد توجه سلطان مسعود بود.
 بومحمد قاینی: (دبیر) از دبیران خاص خواجه احمد (وزیر مسعود سال ۴۲۲هـ) که پیش از آن در روزگار محنت خواجه، دبیر خواجه ابوالقاسم کثیر (صاحب دیوان عرض) بود و پس از آن در دیوان خواجه حسنگ، مشغول انجام وظیفه شد.

بومحمد سعدی: وکیل آلتونتاش خوارزمشاه، در غزنه به زمان مسعود (سال ۴۲۱هـ).
 بومحمد میکائیل: از بزرگان و طرفداران سلطان مسعود (سال ۴۲۵هـ).

بومحمد هاشمی: رسول القادر بالله خلیفه عباسی و از خویشان نزدیک او که از بغداد به دستور خلیفه نزد سلطان مسعود آمد و او را با احترام شایان توجه به نیشابور آوردند.

بومسلم: ابومسلم خراسانی، ابومسلم مروزی، صاحب الدعوة، سردار ایرانی که بر بنی امیه خروج کرد و مؤسس دولت عباسی شد (در سال ۱۳۷هـ به دستور منصور خلیفه عباسی کشته شد).

بومطیع سگزی: ابومطیع فرزند ابواحمد خلیل مردی بازرگان بود با ثروت و نعمتی بسیار.
 بومنصور (دبیر): از معتمدان خاص و دبیر آلتونتاش که حامل پیام او به بونصر مشکان بود.
 بومنصور (دیوان بان): محافظ دستگاه دیوان (ضباط) در زمان مسعود غزنوی سال ۴۲۲هـ).

بومنصور: (فرزند ابوالقاسم علی نوکی) مردی دانا و ادب دوست و نیکو خط بود.
 بومنصور مستوفی: مردی امین و مورد اعتماد سلطان مسعود و مستوفی او بود.

بُون: (بَین، بَینه) سلطان نشین شهر بغشور (یکی از شهرهای بزرگ کنج رستاق) که تا بامیان مسافت زیادی نداشته است.

بونصر: (فرزند ابوالقاسم علی نوکی) صاحب اشراف به روزگار ابراهیم بن ناصر دین الله مسعود غزنوی.

بونصر: (برادر خواجه ابوالفرج عالی بن المظفر) که به سمت عارض لشکر منصوب شد در زمان فرخ‌زاد بن ناصرالدین غزنوی.

بونصر بامیانی: یکی از اعیان مسعود غزنوی.

بونصر برخشی: وزیر هارون پسر آلتوتاش.

بونصر بُستی: (دبیر) مردی درست و استوار و نیکوخط و مورد نواخت بونصر مشکان قرار گرفت و در زمان سلطنت مودود و وزارت خواجه عبدالرزاق (پسر بزرگ خواجه میمندی) صاحب دیوان رسالت شد.

بونصر بوسهل همدانی: (دبیر) صاحب برید لشکر (ریاست دستگاه چاپار) بود در سال ۴۲۶هـ.

بونصر بیهقی: صاحب برید ری به زمان مسعود غزنوی و برادر امیرک بیهقی.

بونصر حاجب: حاجب در زمان مسعود غزنوی (سال ۴۲۴هـ).

بونصر خوانی: آزادمردی از سیستان بود.

بونصر دیواتبان: دیوان‌بان مسعود غزنوی (۴۲۳هـ) مسؤول دریافت نامه‌ها از مأموران پیک.

بونصر صینی: صاحب اشراف به زمان محمود و مسعود غزنوی.

بونصر طیب: از ندمای امیرمحمد (برادر مسعود).

بونصر طیفور: طیب به زمان مسعود غزنوی و از معاشران بونصر مشکان.

بونصر محمود حاجب: حاجب به زمان محمود غزنوی، جدّ خواجه ابونصر نوکی رئیس غزنین به روزگار مسعود غزنوی.

بونصر مشکان: رک: ابونصر مشکان.

بونصر نوکی: صاحب اشراف به روزگار ابراهیم بن ناصر دین‌الله مسعود غزنوی.

بونمیم ندیم: از ندمای سلطان مسعود که شیفته نوشتگین خادم شده بود و به زندان افتاد.

بونواس: حسن بن هانی، شاعر مشهور، جدّ او از اموالی جراح بن عبدالله حکمی والی خراسان

بود. مولد ابونواس به قولی بصره و به قولی اهواز بود. حافظه‌ی قوی داشت. درباره او

گفته‌اند: ابونواس در شعرای محدثین مثل امرءالقیس است در متقدمین. در حدود سال ۱۹۶

هجری در بغداد درگذشت.

بهرام ترجمان: از گزارشگران و مترجمان زمان محمود و مسعود غزنوی.

بهرام نقیب: نقیب، مهتر و رئیس گروهی از سپاهیان که توسط بوسهل زوزنی و به فرمان

سلطان مسعود به کشمیر نزد «جنگی» فرستاده شد تا موجبات آزادی خواجه احمدحسن

میمندی را فراهم کند.

بیغو: این کلمه که «بیغو» هم خوانده شده است عنوان خانان ترک و نیز شهزادگان کوشانو و هپتالی بوده است.

بیابان ده گنبدان: بیابانی بر جانب مرو.
 بیربال: نام مترجم هندی دیوان رسالت (در دیوان خواجه بونصر مشکان).
 بیابان نه گنبدان: بیابانی بوده است در اطراف مرو.
 بیلاب (پیلاب): باغی بوده است در دو فرسنگی سرای عدنانی (در غزنین) جایی استوار که جایگاه مسعود و خویشان و کسان او بود.
 بیهق (سبزوار): معرب «بیهگ» (بیهه، بهین، بهتر) ناحیه‌یی است از اعمال نیشابور. قصبه (مرکز) آن ابتدا خسروجرد (خسروگرد) بود و بعد از آن سبزوار گردید. مردم این شهرستان از سده‌های نخستین اسلام، شیعه دوازده امامی بوده‌اند. گروهی از بزرگان از این شهر برخاسته‌اند.

پ

پار: نام چهارمین منزل از سوی هرات جانب غور.
 پاریاب: (فاریاب) از شهرهای مشهور خراسان و از اعمال گوزگانان است و تا بلخ شش منزل است.
 پدریان: جمع پدری، منسوب به پدر. به اصطلاح بیهقی خدمتگزاران یا هواداران سلطان محمود یا محمودیان. در مقابل «پسریان» هواداران مسعود غزنوی.
 پَروشور: نام ناحیه‌یی در مغرب رودخانه سند.
 پَرگد: نام قریه‌یی از قرای بخارا.
 پروان: فروان، شهرکی در نزدیکی غزنین.
 پَژپژان: رک: بژپژان.
 پَژخرو: رک: بژخرو.
 پَژغوزک: رک: بژغوزک.
 پسر خلف: ظاهراً مراد طاهر بن خلف بن احمد حکمران صفاری، دست‌نشانده غزنویان.
 پسر رومی: ابن الرومی، شاعر عصر عباسی، معاصر معتضد. در گذشته به سال ۲۸۴ هـ.
 پسر سماک: رک: ابن سماک.

پسر کاکو: مراد ابو جعفر محمد بن دشمن زیار پسر خال سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی ملقب به علاءالدوله حاکم اصفهان است و چون خال را به دیلمی کاکویه و به فارسی دایی می‌گفتند به همین سبب علاءالدوله به پسر کاکو یا پسر کاکویه مشهور شد.
 پسر کاکو (فرامرز): فرامرز بن محمد بن دشمن زیار بن کاکویه مکنی به ابو منصور و ملقب

به ظهیرالدین از امرای دیالمه کاکویه که از سال ۴۳۳ تا ۴۴۳ در کردستان و اصفهان حکومت می‌کرد.

پسر مافنه: وزیر امیر بغداد (باکالیجار دیلمی).

پشنقان: بوشنگ، فوشنج، بوشنج. این محل ظاهراً همان است که امروز پورشنجان و فوشنجان می‌گویند.

پل بامیان: نام پلی در غزنین قدیم.

پل خمارتگین: واقع در بَلَق (ناحیه‌یی نزدیک غزنه که جزء زابلستان بوده است).

پل کاروان: نام موضعی است در حوالی بلخ.

پنج آب: فنج آب، پنجاب، پنج رود (رک: آب پنج).

پنج: نام یکی از آب راه‌های جیحون.

پنجاب: نام خطّه وسیعی از هندوستان شمالی که از رود سند مشروب می‌شود و چون آن مرگب

از پنج نهر است از این رو خطّه مزبور را پنجاب خوانده‌اند.

پنجهیر: بنجهیر، پنج کوه. نام شهری در حدود بلخ.

پنج‌هیر: در منبع شرقی رودخانه کابل، معدن معروف نقره است که اعراب آن محل را پنج‌هیر

(به زبان اهل محل یعنی پنج کوه) می‌نامیدند و در زمان صفاریان، مرکز ضرابخانه گردید...

پوران دخت: دختر خسرو پرویز. در سگه‌های پهلوی «پوران» بدون کلمه «دخت».

پورتگین: رک: بورتگین.

پورتگین: (پسر ایلکا): رک: بوری‌تگین.

پورتگین: (غلام مسعود): رک: بورتگین.

پوشنگ: پوشنج، فوشنج، فوشنگ، ولایتی میان قندهار و مولتان، معرّب آن فوشنج و نیز نام

شهری است نزدیک هرات.

پیروز و نخجیر: این نام دوبار در تاریخ بیهقی آمده و جایی بود بین خلم و بدخشان و بغلان که در

ولایت تخارستان واقع بود.

پیری: (آخور سالار) میرآخور یا رئیس پرستاران ستور به ویژه اسب در زمان مسعود غزنوی.

ت

تاریخ محمود و راق: تاریخی است به قلم محمود و راق (معاصر سلطان محمود غزنوی) که وقایع

چندین هزار سال را تا سال ۴۰۹ نوشته است و بیهقی تاریخ خود را پس از حوادث سال

۴۰۹ نگاشته.